



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۱/۰۷

شیر سپایی

## بررسی تولد زبان فارسی - مدخل دوم

**نگاهی اجمالی بر منابع زبان فارسی:** زمان آن است آخرین پرده های هنوز آویخته ی دروغ را کنار زنم تا در پس آن به تماشای مردمی بنشینید، که با ابزارهای بدنمای بزرگ، چندان سرگرم آرایش پیشینه ی خویش اند، که قادر به تشخیص ورچروکیدگی کامل پوست در خطوط چهره ی تاریخی و فرهنگی خود نیستند.

«این که این همه درباره ی زبان فارسی می نویسیم و می گوئیم، نشانه ی بحران ژرفی است که در متن فرهنگ ما جریان دارد و بحران فرهنگ خود را در بحران زبان می نمایاند و بحران زبان در پر سخنی درباره ی زبان. این که زبان نگارشی فارسی برای ما همچون چیزی طبیعی و فرادست یا همچون زیست بوم یا خانه ی آشنای پدری نیست و بسا هنگام غریبه می نماید؛ این که ما همچون ماهی در این آب شناور نیستیم تا که از شدت نزدیکی، آب دیگر خود دیده نشود، بل که زندگی بی میانجی در آن جریان داشته باشد؛ این که چون بوتیمار بر کرانه ی این دریا نگران تمام شدن آئیم، و سرانجام این که با همه ی گفتن ها و نوشتن ها در این باره باز هم گفتن و نوشتن کاری بی راه و سخنی بی هوده نیست، این ها همه نشانه ی آن است که ما در بستر طبیعی خود نیستیم که این همه بی خواب و بی تابیم. پس چه باک اگر باز هم گفته ها را بازگوئیم و نوشته ها را باز نویسیم؟ زیرا در میان آن چه گفته اند حرف درست و دقیق و از سر پوهش کم تر زده اند و در این باره هنوز حرف بسیار است» (داریوش آشوری، باز اندیشی زبان فارسی، ص ۱۳)

آشوری سنگ غلطیده به راه اصلی ترین ادعاهای هویت و هستی قومی و ملی، یعنی ضرورت توجه به بنیان هر زبان را می بیند، اما توان تغییر مکان آن را به قدر پشت ناخنی نداشته است، سنگ در جای خود است و آشوری سرگرم کار نه چندان تعیین کننده و ناموفق خود. در واقع آشوری اسب تعیین تکلیف بنیانی با زبان فارسی را نمی راند، بل تنها به رکاب آن چسبیده و عکس یادگاری گرفته است، تا کتابی شود که اندک ارتباطی با عنوان دهان پر کن خود ندارد.

«این متن های گوناگون که از نظر مشخصات و دامنه ی گسترش با یکدیگر متفاوت اند، همگی از صحت و اصالت برخوردارند و می توانند گواهی مستقیمی، هرچند ناقص، درباره ی زندگی روزمره یهودیان ساکن سرزمین های ایرانی دهند. چون از حسن اتفاق بناهای تاریخی از دورترین نقطه ی جنوب غربی گرفته تا دورترین بخش شمال شرقی، بی این که هند را از نظر دور بداریم، محفوظ مانده است. متون کشف شده در مناطقی چنین دور از هم می توانند گواهی باشند بر این که زبان فارسی از همان نخستین قرن های پیدایش اسلام در سراسر ایران زمین در نزد یهودیان متداول بوده است.» (ژیلبر لازار، شکل گیری زبان فارسی، ص ۳۶)

هیچ کس از لازار آدرس آن متون فارسی تاکنون دیده نشده را نپرسیده که گویا در فواصلی دور از هم، در ابنیه ی باستانی یافته اند و به اتکای همین یقین به سر به راهی و بی خیالی و اندکی آن سوتر مزدوری روشنفکر ایرانی است که در همان زمان که امثال آشوری خرده ریزهای ته جیب را می تکانند تا معادلی برای پسوندی بیابند، امثال لازار، زیرکانه و در سکوت عمومی صاحب نظران، مشغول صدور شناس نامه ی کهن برای زبان فارسی اند، در حالی که نه آشوری و نه لازار و نه دیگران حتی به این سوال نرسیده اند که دورترین نمونه ی واقعا نوشته بر سنگ و چوب و استخوان و پاپیروس و پوست و پارچه و کاغذ، که در حد دو واژه بر آن لغت فارسی آمده باشد، متعلق به چه زمانی است؟! زیرا همگی می دانند پاسخ عالمانه به چنین سوالی منجر به کشف این حقیقت بی زوال خواهد شد که زبان فارسی سوقاتی است که در ۳۰۰ سال اخیر به هند ساخته اند و همراه چند خانواده ی به اصطلاح پارسیان، که گویا اجدادشان از بیم حمله ی عرب به هند گریخته بوده اند، به ایران بازگشته است. مطلبی که به اذن الهی و از مسیرهای گوناگون به اکتشاف آن خواهیم پرداخت.

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

«زبان فارسی در زمان صفویان و پس از آن در شبه قاره هند هم رونق گرفت و آغاز این رونق و پراکندگی آن را نیز باید در گذشته دور یعنی در ایامی جست و جو کرد که زبان فارسی همراه اسلام بوسیله سلسله و فاتحان نظامی از شرق ایران وارد شبه قاره هند شد: یعنی غزنویان، غوریان، غلامان غوری که همه اینها مراکزی در هند برپا کردند و به هواداری و حمایت از شعرا و نویسندگان فارسی زبان برخاستند. کاربرد زبان فارسی در هند پس از هجوم مغولان به شمال شرق و شمال ایران، تحرکی تازه و گسترده یافت. چنانچه پیشتر برنگریستیم، تعداد زیادی از شعرا، نویسندگان و ادبای فارسی زبان ماوراءالنهر و خراسان به هند گریختند و در مراکزی از هند که پیشتر پایگاه زبان فارسی شده بود، اقامت گزیدند. اطلاع از فرهنگ و تمدن ایران و تعداد شعرا و نویسندگان فارسی زبان و غزلسرایان، قصیده سرایان و مثنوی سرایان هند به قدری است که شاید برای ناظران هند این سنوال پیش بیاید که هند منبع و زادگاه واقعی زبان فارسی است.» (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۳۷)

حتی در این گالیهی پر از دروغ که به وجه احمقانه ای مدعی است زبان فارسی را اعراب و مغولان و ترکان غوری به هند برده و در زمان صفویه به رونق رسانده اند، بدون توان ادای پاسخ به این سنوال که چرا اعراب و مغولان زبان مادری خویش در ایران به جای گذارده و حامل زبان فارسی به هند بوده اند و چه گونه و در طی و طول چه زمان یک مغول به شاعری فصیح در زبان فارسی بدل شده تا به هند هجرت کند، آثار این ناباوری و حیرت دیده می شود که اگر از دوران معینی هندوستان را مرکز انتشار زبان فارسی می گویند، پس شاید که این زبان را در همان هند زیانده باشند؟! مگر این که همان عهد به اصطلاح صفوی را آغاز ظهور زبان فارسی و مجموعه دفاتر شعر موجود را حاصل جعلیات پس از آن بدانیم.

«شاخه دیگری از ادبیات دوره صفوی فرهنگ نامه نویسی است. در کنار نیاز میرم در هند به آثاری از این دست، ابوالفضل وزیر اکبر، در فصاحت فارسی سرآمد بود و بازگشت به استادان کهن سبک هندی و مطالعه آثار آن ها را تشویق می کرد. لازمه پیشبرد این علاقه شناخت عمیق از کاربرد و چم و خم مفاهیم و معانی واژگان فارسی بود. از این رو تالیف فرهنگ نامه ها مورد تشویق قرار گرفت. بدیهی است که قبل از دوره ابوالفضل تالیف لغت نامه گاهی مد نظر قرار داشت ولی فقط معدودی از آن ها تالیف یافته بودند. از میان فرهنگ نامه های معتبری که پس از دوره ابوالفضل در هند تالیف یافت و بایسته ی توجهی خاص است اول از همه فرهنگ جهانگیری نوشته جمال الدین حسین اینجو است که در دربار اکبر و فرزند او جهانگیر می زیست و فرهنگ خود را در سال ۱۰۱۴ هجری قمری به پایان برد و به جهانگیر تقدیم کرد و عنوان فرهنگ را نیز از نام او گرفت.» (پژوهش دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۴۷)

با این همه هنوز کسی سنوالی نداده است که این نهضت فرهنگ فارسی نویسی در هند اصولاً چه صیغه ای است و این شاهان و شاه زادگان تیموری بر اساس چه حکمت و حکمی این همه به زبان فارسی نیازمند بوده اند، هنگامی که در اطراف شان هندوان می جوشیدند و زبان درون درباری آن ها نیز بر سبیل منطق و سنت باید که ترکی مغولی بوده باشد.

فهرست فرهنگها یکه از هند سر به درآورد:

**1 - «این فرهنگ نفیس و ذی قیمت تالیف میر جمال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب به عضدالدوله است و شرح حال او در آیین اکبری و متأثرالامراء مسطور است. این کتاب را در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ ه. ق. شروع و در زمان فرزند او جهانگیر به سال ۱۰۱۷ ه. ق. به پایان رسانید و این مصراع ماده ی تاریخ او شد «زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر» و پس از آن باز در آن تالیف تجدید نظر کرد و چنان که جهانگیر در (تزک) خود تصریح می کند در سال ۱۰۳۲ ه. ق. مجدداً نسخه ی نوینی از آن به پادشاه هند عرضه داشته است. این کتاب که صرفاً محتوی لغات فارسی الاصل است و برای هر لغت شواهدی شعری ایراد کرده که به ترین و جامع ترین و دقیق ترین فرهنگ های زبان فارسی می باشد و به طوری که در مقدمه ی آن می گوید چهل و چهار فرهنگ و رساله ی لغت در اختیار مولف آن بوده و از روی آن ها کتاب خود را تالیف و تدوین کرده است.»**

(لغت نامه ی دهخدا، مقدمه، ص ۱۹۷)

این هم فرصت دیگری تا نسب کسی را در پانصد سال پیش به شهر شیرازی بچسبانند که سیصد سال قبل به دست کریم خان زند ساخته شده است! تا بدانید غارتگران دانایی های مردم این منطقه ی اسلامی هیچ فرصتی را برای وصل پاره ی دیگری به این لحاف چهل تکه و ناهماهنگ ادب فارسی از دست نداده اند. بر سبیل این قصه های کودکانه و غیر ممکن یک فرهنگ نویس اهل شیراز برای ارائه ی اسلوب سخن فارسی، بی این که سطری از خود در همان شیراز به جای گذارده باشد، عازم هندوستان می شود تا به تیموریان و مردم هند لغت فارسی بیاموزاند!!! این همان فارسی است که بر همین پایه و پندار، در ۲۰۰۰ صفحه کتاب فرهنگ جهانگیری آمده، بر زبان تیموریان هند می گذشته و بومیان آن سرزمین را به آموزش آن دعوت می کرده اند!!! این که صاحب فرهنگ جهانگیری این لغات را در کجا یافته، از چه متنی برداشته و در گویش کدام مردم یافته، که امروز هم در سراسر سرزمین فارسی

زبانان به کلی غریبه و ساختگی و ناآشنا می‌نماید، جاعلین او و کتاب اش نه در برابر سؤال آن قرار گرفته اند و نه مسئول پاسخ نویسی برآیند. فرهنگی است که باید خواند و خندید و بر سراینده‌ی اشعار بند تنبانی و من درآوردی آن آفرین گفت که چه استعداد شگرفی در مسخره کردن ما بروز داده است. چنین است فرهنگ جهانگیری، آواری از کلمات نوساخته و غریب، منتسب به شاعرانی که در دیوان شان سایه‌ای از این تعلقات دیده نمی‌شود و در می‌مانند که مردم هند به یادگیری این واژه‌های شاذ و نامتعارف چه نیازی داشته‌اند که برای تسهیل امر گفت و شنود آنان چنین فرهنگ متورمی ساخته شود و سرانجام آن زبان فارسی که در فرهنگ جهانگیری محبوس است، اینک در کجا رواج دارد؟!

«در کم تر صفحه‌ای است که نام فردوسی، اسدی، ناصر خسرو، دقیقی، فرخی، منوچهری، خاقانی، نظامی، سنایی، مولوی و دیگر بزرگان شعر و ادب فارسی دیده نشود. واژه‌هایی که در فرهنگ جهانگیری آمده، شامل واژه‌های ادبی، پزشکی، گیاهی، خوراکی، پوشاکی، ابزارآلات، نام‌های تاریخی و پهلوئی، شهرها و دهات، نام پرندگان، جانوران، اصطلاحات خاص موسیقی و نجومی، مراسم و غیره می‌باشد». (فرهنگ جهانگیری، پیش‌گفتار، صفحه سیزده)

آیا روشن نیست؟ با تدارک یک کتاب برای کوهی از جعلیات در زمینه‌های گوناگون شاهد تراشیده‌اند که در قله‌ی آن ادعای قدمت و گستردگی زبان فارسی نهفته است. **چنین‌اند سازندگان موهوماتی در ذهن ملتی که خود را صاحب تاریخ و ادبیاتی پر افتخار گمان می‌کند و بر اساس این گمان دیگران را زیر دست خود می‌پندارد.**

**2 - «مجمع الفرس سروری کاشانی درست در همان زمان که فرهنگ جهانگیری در هند به نام جهانگیر تالیف می‌شده این کتاب را هم در ایران به امر شاه عباس اول می‌نوشته‌اند. تاریخ تالیف جهانگیری سال ۱۰۰۵ و تاریخ تالیف مجمع الفرس سال ۱۰۰۸ هجری است.»**

مؤلف این کتاب محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص به سروری است که شرح حال او در تذکره تقی الدین کاشانی و سفینه‌ی خوشگو و ریاض الشعرا مسطور است. خلاصه این که وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ به هندوستان رفته و دربار شاه جهان را دریافته و بعد در راه مکه درگذشته است. از تذکره‌ی نصر آبادی چنین برمی‌آید که وی در هندوستان پس از اطلاع بر فرهنگ جهانگیری فرهنگ خود را بسط و تفصیل داده است و **عجب این است که صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مأخذ خود ذکر کرده است.**» (دهخدا، مقدمه، ص ۱۹۹، مقاله‌ی علی اصغر حکمت، مجمع الفرس سروری کاشانی) برای آگاهی از مراتب خیانت‌های فرهنگی اعمال شده در حق مردم ممتاز شرق میانه، تنها خواندن چند جمله‌ی بالا کفایت می‌کند. جهانگیری فرهنگ دور انداختنی خود را در سال ۱۰۰۵ هجری و سروری، در سال ۱۰۰۸ هجری، یعنی سه سال پس از جهانگیری تالیف کرده و با این همه جهانگیری در زمره منابع مورد استفاده‌ی خویش، نام فرهنگ سروری را نیز آورده است!!!

**3 - «از فرهنگنامه‌های دیگر که در هند تالیف یافت یکی هم فرهنگ رشیدی تالیف عبدالرشید حسینی، معاصر اورنگ زیب بود. این اثر یکی از ارجمندترین آثار لغت نامه فارسی است که در سال ۱۰۶۴ هجری قمری خاتمه یافت.»** (یعقوب آژند، تاریخ ایران دوره‌ی صفویان، ص ۵۴۸)

حالا همین فرهنگ رشیدی را بگشاییم، که از میانی و مواهب و محکامات لغت فرس گفته‌اند. در باب این فرهنگ ساده‌انگار، که به میزان نیاز نگارش نامه‌ای، لغت واضح و شناسای فارسی ندارد و چنان که بازخوانم در ساخت و پاخت با کلمات کتف‌های جهانگیری را از پشت بسته است، ادعاها تا به حدی است که شخص مؤلف را هم به ستایش از خویش واداشته است. بدین ترتیب رشیدی مشغول دور ریختن حاصل کار جهانگیری است.

پاسخ به سادگی معلوم است، زیرا کاربرد این گونه‌ی واژگان پیشنه‌های فرهنگ رشیدی، که از عدد و شماره بیرون و از مصادیق بی‌ضابطگی فرهنگی است، به گمان ادای ناسزا، موجب دست به گریبان شدن با دیگران خواهد شد. به راستی که هندیان برای آموختن زبان فارسی، بی‌فوت وقت، به فرهنگی نیاز داشته‌اند تا محتلا معنای "زبغروز بگر" را به آن‌ها بفهماند که در اساس جایگزین کردن حرف مفتی در جای مهم نویسی دیگری است.

اینک که با این نم‌آبه‌ها آشنا شدید که سرچشمه‌ی لغت فارس گفته‌اند، جای دارد بپرسیم اگر گنجینه لغات فارسی این است که در هند، یعنی تنها مرکز صدور فرهنگ لغات فارسی آمده است، پس سعدی و حافظ و فردوسی، زبان دواوین خود را قرن‌ها مقدم بر این فرهنگ نویسی‌ها از کجا برداشته‌اند و مثلاً چرا واژه‌ی دوش به معنای شب گذشته و نظایر دیگری که دانما بر زبان این شاعران می‌گذرد، در فرهنگ نامه‌ی جهانگیری و رشیدی و برهان و آندراج دیده نمی‌شود!!!

**4 - «مؤلف کتاب محمد حسین بن خلف التبریزی متخلص به برهان است، و از ترجمه‌ی احوال و تاریخ زندگانی او نظر به قلت منابع تاریخی موجود اطلاع جامعی در دست نیست. نویسندگان فهرست‌ها و «کاتالگ‌ها» نیز شرح احوال او را به تفصیل ننوشته‌اند و این بنده در این مدت کوتاه به منابعی که در دسترس داشتم مراجعه نموده به قدر مقدور تجسس کردم، اما اطلاعاتی مفصل تحصیل نشد. باید در موقع فرصت کتاب‌هایی را مانند: تاریخ مآثر قطب شاهیه‌ی محمودی تالیف محمود بن عبدالله النیشابوری، حدیقة السلاطین تالیف عبدالله الشیرازی الصعیدی (در شرح**

احوال عبدالله قطب شاه معاصر مولف)، تاریخ قادری تالیف میرزا قادر خان منشی، تاریخ هاله ی قطبیه یا تاریخ سوانح دکن، و دیگر کتب که در باب رجال علم و ادب دکن نوشته شده است مطالعه نمود و تفحص و تجسس کرد، شاید بتوان اشاراتی در ترجمه احوال مولف به دست آورد ولی متأسفانه دسترس به این کتب برای بنده فعلاً میسر نیست.»

(دهخدا، مقدمه، ص ۲۰۱، مقاله ی علی اصغر حکمت، به نام برهان قاطع)

با این نقل از حکمت، صاحب فرهنگ فارسی دیگری در هند می شویم که مولف معین و زمان تالیف مشخصی ندارد. فرهنگی است که به وضوح تمام از نمونه های دیگر کپی شده، در هیچ زمینه ای کار مستقل شمرده نمی شود و شاید به سبب بی تأثیری، هنوز هم بدون صاحب باقی گذارده اند. حتی اگر این فرهنگ نویسان و شاهان تیموری محتاج آنان شده در هند را جدی بگیریم، با این قضاوت حکمت، منظور از پی نویسی های مکرر بر فرهنگ های فارسی در هند را، باید پایه گذاری و عادی سازی ظهور یک زبان دانست که برنامه ریزان معینی در همین قرون اخیر، آماده کرده و همراه چند گروه مهاجر به ایران فرستاده اند تا اینک صاحب قوم و زبان ممتاز و شیرین فارسی شویم که در حال حاضر هم به زحمت دارای اندکی بیش از یک هزار واژه ی مستقل و غیر اثرگذار و بدون قاعده و گرامر است.

**5 -** «ابتدای قرن چهاردهم لغت بزرگ حجم مسمی به فرهنگ آندراج در جنوب هند نوشته شد که لغت زبان عربی و فارس هر دو است. مولف محمد پادشاه متخلص به شاد ولد غلام محی الدین معروف به نسیم میرمنشی مهاراجه آندراج راجه ی ولایت و بچی نگر بوده، شاعر و ادیب فارسی بوده، خواست چند کتاب لغت عربی و فارسی را یک جا جمع کند تا برای علما و طلاب زبان عربی و فارسی یک کتاب کافی باشد. پس برای الفاظ عربی منتهی الارب و منتخب اللغه و صراح و غیث اللغات و فرهنگ فرنگ را انتخاب کرده و در ذیل هر لفظی که از آن ها گرفته عین عبارت آن ها را نقل کرده و در آخر نام آن کتاب را نوشته و مقصودش از فرهنگ فرنگ درست معلوم نشد گویا کتاب لغت جانسن یا استینگس است که هر دو لغت عربی و فارسی به انگلیسی است.»

(دهخدا، مقدمه، ص ۲۲۱، مقاله ی سید محمد علی داعی الاسلام، به نام فرهنگ آندراج)

این فرهنگ متورم و هفت جلدی که عمر اندک ۱۴۱ ساله دارد، شاه کاری است در پریشان نویسی که ظاهراً شاهراجه ای در هندوستان به تالیف آن محتاج شده است! در این مجموعه به مقتضای نوپدید بودن، اندک لغات جدید فارسی و انبوهی عرب نویسی معیوب دیده می شود، به انضمام ترکیبات و معانی شگفت آور و بی مایه ای که در دکان هیچ عطاری نخواهد یافت. چنان که آوردن شرح دیگری بر آن را، جز انعکاس چند لغت و معنا از آن میان ضرور نمی دانم، که مجعولات و مخلوقات به ابواب زبان عرب برده است.

هنگامی که به ماجرای تولید این لغت نامه های فارسی در هند موشکافانه می نگرم، صورتی از مسخره بازی و سیاه کاری فرهنگی به خود می گیرد و چارت مدعیان فارسی دانی وطنی را برای اجرای سهمی از این نمایش به میان صحنه می برد. مثلاً از خویشتن می پرسم اگر جهانگیری در برابر لغت بتک می نویسد: «خط و کتابت و نامه را می گویند»، نخست خود او این لغت بتک و معنای تفسیری آن را از کجا برداشته و هندیان همین واژه را، بدون آگاهی از معنای آن، کجا و در چه روابطی آموخته، برای رفع چه نیازی نگهداشته، در کدام نوشتار هندی مصرف کرده، اصولاً چه دلیلی برای اثبات آشنایی مردم هند با زبان فارسی به دست است و سرانجام صاحبان چنین آشنایی احتمالی و ناچیزی با زبان فارسی، چه گونه از عهده ی مراجعه به فرهنگ جهانگیری برآمده و فرضاً از ترکیب «اول مفتوح به ثانی زده و ثالث مضموم و واو معروف» چه درک می کرده اند؟! زیرا استفاده از فرهنگ جهانگیری و دیگر نمونه های تدوین شده در هند، بیش از واژگان فارسی، نیازمند فهم معنای لغت عرب است!

**6 -** «لغات فارسی کتاب التلخیص به دلیل آن که ابوهلال اهل خوزستان بوده و نیز به این سبب که بسیاری از آن ها مربوط به ابزارها و پدیده های روزمره و گیاهان و جانوران است به احتمال قوی به فارسی خوزستانی است. این حدس از این جا نیز تایید می شود که تعدادی از این لغات اصلاً در فرهنگ ها و متون فارسی نیامده است و در مقابل اصل عربی تعداد دیگری از آن ها در فرهنگ های عربی به فارسی و متون دیگر، که در خراسان و مرکز ایران نوشته شده اند، واژه های دیگری به کار رفته است.» (علی اشرف صادقی، مسائل تاریخی زبان فارسی، ص ۱۶۸)

تمام مطالب این سطور، بی سرانجام، غیر قابل برداشت و آشکارا نامفهوم است، ادله ی آن به خود فریبی می ماند و از طریق چنین نگارش های بی ضابطه است که حالا فارسی خوزستانی، فارسی کردی، فارسی لری، فارسی آذربایجانی، فارسی گیلکی و مازندرانی، فارسی خراسانی و حتی فارسی یزدی و شیرازی و کرمانی و بندری داریم، که از سر بزرگواری آن ها را خرده فرهنگ نامیده اند، بی این که نخست معلوم کنیم فارسی بدون درز و شکاف و خرد نشده فارس ها، از کجا به ما رسیده است؟! پیش از این به تفصیل معلوم کرده بودم که از درون هیچ زبان مستقل و معینی لهجه زاده نمی شود مگر در صورت برخورد دو زبان و فرهنگ بیگانه با یکدیگر، که در این صورت نام گذاری هر یک، جز با رعایت استقلال، خود ستایی واضحی است: زبان خوزستانی، زبان کردی، زبان گیلکی و غیره. اگر کسانی دخول واژه های فارسی در این زبان های محلی را، که عارضه ای است حاصل دویست

سال مرکزیت اجباری برای زبان فارسی، علت چسباندن و ضمیمه کردن پسوند فارسی به این زبان ها می دانند، پس باید حالت کنونی فارسی را هم، **فارسی عربی** و یا لهجه و خرده فرهنگی از زبان عرب بگوییم!

**«اسطوره ی قند پارسی: بی تردید برای کسانی که با زبان فارسی آشنا نیستند، این زبان دل چسب و شیرین است، خواه راهی به «بنگاله» یافته باشد یا خیر. سخن ما در این جا بر چند نکته مبتنی است. یکی این که اگر فارسی قند است و شکر است و شیرین است، به تکرار می گوئیم که حدود ۶۰ درصد آن از کلمات و مفاهیم عربی و اسلامی تشکیل یافته و خط آن عربی است. علاوه بر آن کلمات و مفاهیم ترکی و مغولی در این زبان کم نیست. به عبارت دیگر این همان زبان فارسی «ناسره» است که قند است و نه فارسی سره ی «شاه نامه ی فردوسی» که تخیلی و مملو از عبارات و مفاهیم نژاد پرستانه است.» (علی الطایبی، بحران هویت قومی در ایران، ص ۱۹۰)**

چنین مباحثی در اندازه خود و بی این که جست و جوی والدین زبان فارسی را قصد کرده باشد، اشاراتی است بر لزوم بازنگری بی تعصب و اندازه گیری توان کاربردی زبان فارسی موجود، در جهان رو به گسترش امروز. اما مقدم بر این باید خاستگاه و دستگاه این زبان را بیابیم و نقطه و نحوه رویش آن را نشان دهیم، زیرا طرح ایراد و ابهام های بالا تعیین تکلیف فرهنگی با زبان فارسی است، اما معلوم کردن زمان و نحوه پیدایش آن، گشودن مدخل تاریخی و سیاسی روشنگری است که با سرنوشت و سرگذشت و هویت و هستی مردم سراسر شرق میانه مربوط می شود.

**7 - «یکی دیگر از این نوع فرهنگ ها غیاث اللغات محمد غیاث الدین تکمیل به سال ۱۲۴۲ هجری است. علاوه بر این ها در هند فرهنگ های دیگری هم تالیف یافت که موید الفضلا تالیف محمد لاد دهلوی، بهار عجم و چراغ هدایت از جمله آن ها بودند... یکی از ایرادات اصلی این فرهنگ نامه ها این است که در آن ها لغت ها و واژگان با یک نظم و روال دقیق علمی تنظیم نشده، از این رو به کار تحقیقات کم تر می آیند و ارزش علمی ندارند. و گاهی نیز اتفاق افتاده که به سبب غلط خوانی لغات عربی، ترکی و فارسی، کلمات جدید به اشتباه وارد شده است. مطلب دیگر آن که در دوره امپراتور اکبر دسته ای از پارسیان هند به مقصودهای خاصی چند کتاب به نام دساتیر، شارستان و آئین هوشنگ جعل کردند و در آن ها لغت های برساخته ی بسیار به عنوان لغت های ناب فارسی و مطلب های برساخته درباره تاریخ ایران باستان وارد نمودند. این کتاب مجعول واژه هایی بی بنیاد پدید آورد مانند پرخیده، اپرخیده، فرنود سار، سفرنگ، سمراد و جزء آن ها. از این رو این لغت ها به عنوان لغت های خالص فارسی در فرهنگ ها راه جست و در دوران قاجاری و حتی بعد از آن محل استفاده کسانی قرار گرفت که به گمان خود خواستند پارسی ناب بنویسند. **مطلب های برساخته تاریخی هم از کتاب های یاد شده در اثرهای دوره قاجاری که درباره ایران قدیم نوشته اند، راه جست.»****

(یعقوب آژند، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۴۸)

پس فرهنگ های فارسی متعددی داریم که در هند نوشته اند، سرشار از لغات من درآوردی (جعلی) دساتیر و شارستان که ارزش علمی ندارند و به کار تحقیق نمی آیند. حالا کسی تعیین کند ریشه های لغت و زبان فارسی را، اگر در این فرهنگ ها نمی یابیم، به کجا رجوع کنیم و اصولاً چنین فرهنگ هایی با چه هدفی چاپ و تبلیغ می شود، آن گاه که هر کدام را ناقض آن دیگری می بینیم. مگر کلام و زبان شلیته است که هر شلخته ای به دل خواه خود بدوزد و بیوشد؟ آیا نباید چنین فرهنگ نویسی فارسی متولد شده در هند را، درست همانند دیگر جعلیات از هند رسیده، چون دین زردشت و دیوان حافظ، دست پخت همان کسان بدانیم که تخت جمشید از آغاز نیمه ساخت و خرابه را، گوهر معماری جهان تبلیغ کرده اند؟!

**8 - «فرهنگ نظام تالیف سید محمد علی داعی الاسلام استاد «ناظم کالج» در حیدر آباد دکن که به نام نظام دکن در پنج مجلد تالیف شده. مولف در مقدمه ی جلد اول گوید: و بعد چنین گوید احقر الانام سید محمد علی (داعی الاسلام) که ترقی هر ملت و ملک به ترقی زبان ترتیب کتب لغت جامع آن است که دارای هر سه شعبه ی زبان یعنی تکلم و نثر و نظم باشد. ما ایرانیان تا کنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده ایم و عجب این که لغت جامع عربی را ما نوشته ایم. از ابتدای قرن پنجم هجری تا حال مسلمانان هند فارسی را به طور زبان علمی می آموزند و زودتر از ایرانیان حاجت به لغت جامع فارسی را احساس کرده اند. سلطنت اسلامیة ی دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان فارسی مامور نموده مدت سه سال در ایران بودم و تفحصات و تحقیقات ممکنه در باب زبان عام مقرر ایران و السنه ی ولایتی آن نمودم و با ادبای آن مملکت مشورت های لازمه نموده از ایشان و وزارت معارف ملک استفاده و استمداد کرده با مواد مراجعت به حیدرآباد نمودم و اکنون جلد اول فرهنگ را به عالم علم و ادب ارائه می دهم.»**

(دهخدا، مقدمه، فرهنگ نظام، ص ۲۲۷)

این نخبه ترین نوشتار فاقد ارزش در موضوع فرهنگ نویسی زبان فارسی است که هنوز قرنی از قلمی شدن آن نمی گذرد، با این اعتراف که تا زمان او هم فارسی زبانان لغت خود را مرتب نکرده و از ۹۰۰ سال پیش، همان هنگام که هندیان مشغول آموختن زبان عالمانه ی فارسی بوده اند، فقط فرهنگ لغت عرب می نوشته اند...

**9 - «عجالة قديمی ترین کتابی که در این زمینه (لغت فارسی) هست «لغت نامه» تالیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است و آن را پس از نظم گرشاسب نامه یعنی پس از ۴۵۸ تالیف کرده است و آن هم در صورتی است که اشعار گرشاسب نامه را که در نسخه های کنونی این لغت نامه است، اسدی خود در آن جا داده باشد. پیش تر بدان می ماند کسانی که در این کتاب دست برده اند این اشعار را پس از اسدی در آن داخل کرده باشند و بعید می نماید که اسدی برای لغاتی که معنی کرده شاهد از شعر خود آورده باشد».**

(دهخدا، مقدمه، سعید نفیسی، لغت فرس اسدی، ص ۱۸۷)

گرچه داعی الاسلام با وجود چنین فرهنگ های به ظاهر ۹۰۰ ساله، همین اواخر از بی ترتیبی زبان فارسی نالیده، اما ضرورت می دانم همین قدیم ترین کتاب لغت زبان فارسی را میخ تابوت تصور کسانی کنم که برای ورود این زبان ساختگی، به جغرافیای ما، عمر بیش از سه یا چهار قرن قائل اند. گفته شده که تدوین لغت فرس اسدی طوسی به تقریب با تدوین دیوان شاه نامه همزمان است، هر دو کتاب را در حوزه جغرافیای طوس تالیف کرده اند و در منطق مطلب کاملاً قابل قبول است که آثار این همشهریگری و همسایگی را در هر یک از این دو تالیف شاهد شویم. ضرورت نمی بینم یادآوری کنم که در زمان سرودن شاه نامه و لغت فرس هنوز خط عرب به بلوغ نحوی لازم نرسیده و تا تعیین تکلیف با مکان نصب نقطه و اعراب فاصله بسیار دارد. اینک ابتدا کافی است به کیفیت و کمیت لغت فرس اسدی طوسی پردازم که موجب شرمندگی صاحبان ادعاهای ریز و درشت در باب زبان فارسی کهن خواهد شد.

مجموع لغات حرف غین در لغت فرس دبیر سیاقی سی نمونه است که بیست نوع آن به کلی غیر قابل برداشت و من درآوردی است و مجموع واژگان ثبت شده در لغت فرس اسدی طوسی به تصحیح دبیر سیاقی تنها ۴۸۰ لغت است که ۳۵۰ نمونه ی آن مشمول همین حکم می شود، با این معنای واضح که مجموع لغات کاربردی در فرهنگ لغت اسدی طوسی، از زبان شیرین فارسی، حد اکثر ۲۰۰ کلمه است و البته کشف این بغرنجی که الفاظ در دو طرف تساوی در این فرهنگ را، از دارائی و دولت کدام قوم برداشته شده و مثلاً اگر اسدی طوسی خبر می دهد که: نغغ: قفیز باشد، آیا نغغ لفظ فارسی است و یا قفیز؟ چرا که معنای قفیز هم چون نغغ نامعلوم است.

«چون از لغت فرس اسدی فقط یک نسخه ی خطی بنا بر اوضاع ایران نسبتاً کهن به جای مانده است ناچار باید چنین پنداشت که این کتاب بسی استنساخ نشده است.» در حالی که مصنفان این فرهنگ ها لغت نامه ی او را خود ندیده اند، << برای تحقیق بیش تر در این موضوع منابع کافی در اختیار من نیست. فرهنگ نویسان بعدی یک شعر را به شاهد چند لغت آورده اند چنان که اسدی نیز چنین کرده است.» (محمد دبیر سیاقی، لغت فرس اسدی، صفحه ی شصت و سه، مقدمه ی پاول هرن)

حالا به اوج تراژدی در این کهنه ترین شناس نامه ی زبان فارسی می رسیم. پاول هرن، که کاشف این فرهنگ در زیر زمین واتیکان بوده است، قریب ۱۳۱ سال پیش فقط از وجود یک نسخه از این فرهنگ لغت خبر می دهد که سخت موجب حیرت است، اما نباید نگران بود، زیرا که این آمار هم به وقت خود زایمان خواهد کرد.

اینک، آفت دروغ سراپای گفتارهای فرهنگی در باب زبان و ادب ایرانیان را فرا گرفته و توهمات در این زمینه چنان دامن گیر خلاق است، که با کمال تعجب، هرچه درجات و مقامات صاحب نظران را بالاتر می بینیم، خیالات کودکانه و حتی کریه و مافوق نژاد پرستانه ی آنان نیز به همان میزان اوج و ارتفاع می گیرد.

«وقتی کتاب رجال اسلامی را تصفح کنند، مثل این است که در کتاب، تنها رجال ایرانی است و به طور شاذ و نادر یک اسم حرانی یا اندلسی نیز گاهی دیده می شود. و دیگر خواستم یک بار به نحو اجمال نشان بدهم که اگر علماء ایران را از صفحه ی تاریخ دنیا برداریم نه تنها عالم اسلام بل که جامعه بشریت هیچ چیز ندارد یا در نهایت فقر و بی چارگی علمی و ادبی و صفتی (صنعتی) و اخلاقی است و این نه غلوی است که می کنم و نه حب وطن است که مرا بدین گفته می دارد، مثل من و با من پنجاه سال در رجال و کتب فحص کنید، به همان جا می رسید که من رسیده ام.» (علی اکبر دهخدا، لغت نامه، مقدمه، ص ۵۰۲)

به عیان ببینید اثرات مخرب کتب ضاله ای را که به نام میراث مکتوب ملی و اسلامی به طور جاعلانه فراهم شده، بل در اندیشه ی آزاد و بی انحراف کسانی در اندازه دهخدا نیز این گونه ویرانگری کرده است! چنین گنده گویی هایی جز از قلم و خیال و زبان مبتلایان به مالخولیای فرهنگی و آسیب دیده از شوونیسم ملی و قومی خارج نمی شود و این قبیل گمانه ها جز علامت مزمن شدن بیماری خود برتر انگاری نیست. بر این قرار قیاس کنید که دهخدا با چنین چشم انداز مافوق نژاد پرستانه، چه گونه فرهنگی می تواند برای زبان فارسی تدوین کرده باشد؟ او که پنجاه سال را در کار تورق کتاب رجال و تذکره ها گذرانده، آیا ممکن است با قبول ساختگی بودن زبان فارسی و مجعول بودن آن کتاب ها، پنجاه سال عمر خود را فنا شده بداند؟!

«علوم و معارف عرب: بلاد عرب خالی از مدارس به معنای خاص بوده است و در دوران بسیار قدیم و قبل از اسلام اصولاً توجهی به این قسمت ها نمی شده است و مجموعه ی هنر آن ها تفاخر به ملیت و سرودن اشعار ملی بوده است که حاکی از برتری نژادی و قومی می باشد. و به جز برخی از نواحی آن که از پرتو معارف ایرانی

**مستفیض بوده اند** خود دارای مدارس قابل توجه نبودند. پس از ظهور اسلام و تحریص و تحریک بر علم و معرفت، به این قسمت ها نیز توجه شد و به وسیله ی ملت های دیگر، به ویژه ایرانیان، اقدام به تاسیس مدارس و مساجد گردید.» (دهخدا، لغت نامه، ذیل لغت عرب، ص ۱۵۷۹۴)

این کلیشه ی ثابت توصیف فرهنگ عرب، از زبان اغلب مدعیان حضور در محافل دانشگاهی ایران است، که بدترین و متعصب ترین نوع آن را، نزد مولفان و محققانی ذخیره داریم، که چون شیخ ابراهیم زنجانی در کسوت روحانیت ظهور کرده اند! مورخ درمی ماند چه طور سرکرده ای چون دهخدا، نخستین مدون فرهنگ لغت فرس [به صورت ۱۵ جلد لغت نامه و یک جلد مقدمه]، که **کلام فارسی آن به زحمت سر به ۱۲۰۰ نمونه می زند**، با نگاهی به اطراف، از خود نپرسیده است ایرانیان سازنده مسجد و مدرسه برای عربان، چرا تا قرن دهم هجری، در سرزمین خود، یک اتاقک آموزشی و یا محراب عبادت نساخته اند؟!!!!

«...لکن لغت نویسان ما، از اسدی تا رشیدی، به ضبط نوادر و شواذ بسنده کرده اند و جمعی که در هند و ترکیه قدیم به نوشتن لغت نامه فارسی پرداخته اند، متتبع بصیر داند که آن ها لغت نامه فارسی نباشد، بل که معجونی است از استعارات بارد و کنایات دور از طباع سلیمه مخصوص مردمی به هندوستان و شواهد از شعرای گم نام و کج طبع و عامی و نیز عده بسیاری از لغات دیستان المذاهب و روزه و دساتیر و آیین هوشنگ که **پرساخته جمعی بی ایمان است**، و نیز مبالغی خطیر از لغات محلی السنه ی مختلفه ی هند و بیش از همه مجعولات که فرهنگ نویسان برای پر حجم تر کردن کتاب خویش کرده اند تا **ممدوح نادان را بفریبند** و عجب این که انگلیسیان نیز بی هیچ تتبع و تصرفی در لغت نامه های مترجم انگلیسی به فارسی و بالعکس همان اغلاط را عینا نقل کرده اند.» و کتاب **های هند و مقلدین آن ها را نابود انگاشت.**» (دهخدا، لغت نامه، مقدمه، ص ۵۰۴)

دهخدا در حکم انتهایی یادداشت بالا، صراحت دارد که آن چه را به نام فرهنگ لغت فارسی به هر زبان و هر عنوان و از هر مولفی، تا زمان او بیرون داده اند، شایسته دور انداختن و نابود انگاشتن است و تالیف لغت نامه ای را، بر مبنای نمونه های شعری غیر مجعول و واقعا موجود و نیز لسان عام توصیه دارد، کاری که خود دست به ساخت آن زد و توجه نداشت که انتشار لغات فارسی در لسان عام، رسن سست بافته ای با دوک دیوان های قلابی و مجعول شعر، و سعی دوصد ساله مراکزی برای رسمیت دادن به آن ها بوده است. آیا زبانی را که تا چند دهه پیش جز دفترچه ی لغات قلابی دشمن ساخته ندارد، با چه معیاری زبانی کهن و شیرین بدانیم و اگر آن را دیرینه بشماریم، چه گونه قبول کنیم هزار سال پس از رونمایی نخستین هم، دایه و ناظم و آرایشگری نداشته است؟! دهخدا تعجب می کند که مراجع و مکتوبات انگلیس، بر مفاد و محتوای لغت نامه های بی ارج و نسب تولید هندوستان صحه گذارده اند و به احتمال زیاد نمی داند که هجوم این فضولات فرهنگی، در شمایل لغت نامه نویسی فارسی، در دوران اخیر، از اقدامات کمپانی هند شرقی است.

برای ختم کلام در باب ابطال دیرینگی زبان فارسی یک نکته بگویم و برداشت را به خواهان آن واگذارم: به کم چند هزار لت نوشته قرآنی و غیر قرآنی بدون اعراب و نقطه از قرن نخست تا قرن هفتم هجری در اختیار مراکز فرهنگی مسلمان و غیر مسلمان جهان است که مدارج رشد تدریجی نشانه های نحوی در خط عرب را نمایش می دهد، اما فارسی زبانان ناگهان و معجزه وار، بی این که یک نمونه متن فارسی بدون نقطه از هیچ دورانی نشان دهند، دواوین شعر از شاعران گوناگون و کتب پایه به این زبان و البته با الفبای بالغ شده و علامت خورده عرب، از قرون نخستین هجری عرضه می کنند!!!

« پایان مدخل دوم »

□□ ادامه دارد □□

(ایجاز و تلخیص از ش.ساپی) .

ماخذ - " برآمدن صفویه " جلد 6 ، صفحه 21 - 60. (تاملی در بنیان تاریخ ایران ؛ ناصر پورپیرار).

---

د پاڼو شمېره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلېکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ